



# نگاهی به تاریخ جهان

جواهر لعل نهرو

ترجمه محمود تقضلی

یوننده جایزه

بهترین ترجمه سال

۱۳۳۸

انجمن کتاب

# نگاهی به تاریخ جهان

جواهر لعل نهرو

ترجمه

محمود تفضلی

بخش اول



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۶

## فهرست نقشه‌ها

صفحه	عنوان
۴۳	تمدنهای آسیای غربی و اروپای جنوب شرقی
۷۳	آغاز تمدن چین
۹۹	وسعت امپراطوری داریوش بزرگ
۱۱۴	خط سیر لشکرکشی و امپراطوری اسکندر
۱۵۱	امپراطوری آشوکا
۱۶۷	امپراطوری رم
۱۷۹	هند در دوران امپراطوری کوشان
۲۱۵	کوچ‌نشینهای هند (امپراطوری شری و یجایا)
۲۳۸	امپراطوری تانگ
۲۹۹	فتوحات عربها
۳۳۳	اروپا در قرن نهم
۳۵۵	آسیا و اروپا در حدود سال ۱۰۰۰ میلادی
۳۶۹	تمدن مایا
۴۰۱	اروپای قرن سیزدهم
۴۳۵	تاخت و تاز چنگیزخان
۴۸۱	اکتشافات بزرگ دریایی
۵۵۹	عصیان بر ضد رم
۶۰۴	امپراطوری اکبر شاه
۶۴۶	مبارزات انگلیسیها و فرانسویها در هند
۶۴۹	امپراطوری چین لوتگ، ۱۷۹۶ میلادی
۷۰۱	امریکا مستقل می‌شود
۷۴۸	امپراطوری ناپلئون
۸۰۰	هند در زمان شورش بزرگ، ۱۸۵۷
۸۵۷	بریتانیا و چین
۸۷۶	رشد ژاپن

صفحه	عنوان
۹۰۵	جزایر هند شرقی
۹۳۱	امپراطوری عثمانی، قرن ۱۶-۱۷
۹۵۷	روسیه و ایران، قرن ۱۹
۹۷۶	ایتالیا در ۱۸۱۵
۹۸۳	رشد آلمان
۱۰۸۳	گسترش ایالات متحده آمریکا
۱۱۲۵	انگلستان به مصر مسلط می‌شود
۱۱۳۹	مصطفی کمال ترکیه را نجات می‌دهد
۱۱۸۸	اروپای ۱۹۱۵-۱۹۱۴
۱۲۰۷	اروپای ۱۹۱۸
۱۲۵۹	روسیه شوروی ۱۹۱۹-۱۹۱۸
۱۲۹۸	کشورهای تازه اروپا
۱۳۰۵	دولتهای جانشین «اطریش - هنگری»
۱۳۴۷	استقلال کشورهای بالکان
۱۳۵۷	مصطفی کمال ترکیه را نجات می‌دهد
۱۴۴۷	بیداری آسیای غربی
۱۴۶۱	کشورهای عربی
۱۴۸۱	عربستان ابن‌سعود
۱۵۰۱	افغانستان
۱۵۶۵	ایتالیا و اطراف مدیترانه
۱۵۸۵	انقلاب چین
۱۶۰۵	جنگ ژاپن با چین
۱۶۱۵	اتحاد شوروی و آسیای مرکزی
۱۷۳۱	جنگ داخلی اسپانیا
۱۸۴۳	محور «برلین-م»

# فهرست الفبایی

( مطالب و نامه‌ها )

صفحه	عنوان
	<b>بخش اول</b>
۴	مقدمه مترجم برای چاپ چهارم
۵	قسمتی از پیشگفتار مترجم برای چاپ اول کتاب
۱۱	مقدمه برای چاپ اصلی کتاب
۱۳	نامه‌ای برای روز تولد
۱۹	۱- هدیه‌ای برای سال نو
۴۴	۲- درس تاریخ
۲۸	۳- انقلاب زنده باد!
۴۱	۴- آسیا و اروپا
۴۵	۵- تمدنهای باستانی و میراث ما
۴۱	۶- هلن‌ها
۴۷	۷- دولتهای شهری یونان
۵۱	۸- امپراطوریهای آسیای غربی
۵۷	۹- بار سنگین سنتهای کهن
۶۴	۱۰- جمهوریهای دهکده‌ای در هند باستانی
۷۰	۱۱- یکپزار سال تاریخ چین
۷۶	۱۲- صدای گذشته
۸۱	۱۳- ثروت به کجا می‌رود
۸۷	۱۴- قرن ششم پیش از میلاد، و مذهب
۹۶	۱۵- ایران و یونان
۱۰۴	۱۶- تمدن پرافتخار هلاس
۱۱۰	۱۷- یک فاتح مشهور اما يك جوان از خود راغسی
۱۱۶	۱۸- چندراگوتاموریاو ارتاشاسترا
۱۲۲	۱۹- سه ماه روی کشتی س. س. «کراکویا»

صفحه	عنوان
۱۲۶	۴۰- دریای عربستان
۱۲۸	۴۱- يك استراحت و يك سفر رؤیایی
۱۳۲	۴۲- مبارزه انسان بخاطر زندگی
۱۳۸	۴۳- مرور گذشته
۱۴۱	۴۴- آشوکا محبوب خدایان
۱۴۸	۴۵- دنیای زمان آشوکا
۱۵۲	۴۶- «چه این‌ها و «هان»‌ها
۱۵۷	۴۷- رم در مقابل کارتاز
۱۶۳	۴۸- جمهوری روم به امپراطوری مبدل می‌گردد
۱۷۰	۴۹- جنوب هند شمال را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد
۱۷۷	۴۰- امپراطوری مرزی کوشان
۱۸۲	۴۱- مسیح و مسیحیت
۱۸۹	۴۲- امپراطوری رم
	۴۳- امپراطوری رم دو قسمت می‌شود و عاقبت به‌شبهی مبدل می‌گردد
۱۹۵	
۲۰۱	۴۴- فکر حکومت جهانی
۲۰۶	۴۵- پارتیبا و ساسانیا
۲۰۹	۴۶- جنوب هند مستعمراتی به دست می‌آورد
۲۱۶	۴۷- امپریالیسم هندو در زمان گویتاها
۲۲۲	۴۸- هونها به هند می‌آیند
۲۲۵	۴۹- نفوذ هند در بازارهای خارجی
۲۲۸	۴۰- ارتقا و انحطاط کشورها و تمدنها
۲۳۵	۴۱- رونق و ترقی چین در دوران تانگ‌ها
۲۴۳	۴۲- «چوزن» و «دای‌نیپون»
۲۵۰	۴۳- «هارشلسواردهانا» و «هیونن‌تسانگ»
	۴۴- جنوب هند پادشاهان و سرداران متعدد و يك مرد بزرگ بوجود می‌آورد
۲۵۹	
۲۶۶	۴۵- هند در قرون وسطی
۲۷۳	۴۶- آنگک کور مجلل و شری و یجایا
۲۷۹	۴۷- رم در تاریکی فرو می‌رود
۲۸۸	۴۸- ظهور اسلام
۲۹۵	۴۹- عربها از اسپانیا تا مغولستان را مسخر می‌سازند
۳۰۲	۵۰- بغداد و هارون‌الرشید
۳۰۹	۵۱- ازهارشا تا محمود، در شمال هند
۳۱۷	۵۲- کشورهای اروپا شکل می‌گیرند
۳۲۵	۵۳- سیستم فتودالی

- ۴۴۴- ۵۴- چین قبایل ییابانگرد را به سوی غرب می‌راند
- ۴۴۰- ۵۵- شوگون در ژاپن حکومت می‌کند
- ۴۴۵- ۵۶- تکاپوی انسان
- ۴۵۰- ۵۷- پایان نخستین هزارهٔ پس از میلاد مسیح
- ۴۵۹- ۵۸- نگاه دیگری به آسیا و اروپا
- ۴۶۶- ۵۹- تمدن مایا در آمریکا
- ۴۷۲- ۶۰- جهشی به عقب، به موهنجودارو
- ۴۷۶- ۶۱- قرطبه و قرناطه
- ۴۸۵- ۶۲- جنگهای صلیبی
- ۴۹۳- ۶۳- اروپا در دوران جنگهای صلیبی
- ۴۰۴- ۶۴- رشد و توسعه شهرهای اروپا
- ۴۱۳- ۶۵- هجوم افغانها به هند
- ۴۲۲- ۶۶- غلامانی که در دهلی سلطان بودند
- ۴۳۹- ۶۷- جنگیزخان آسیا و اروپا را به لرزه می‌آورد
- ۴۳۹- ۶۸- مغولها بر جهان مسلط می‌شوند
- ۴۴۶- ۶۹- مارکوپولو، جهانگرد بزرگ
- ۴۵۴- ۷۰- کلیسای رم مبارز می‌شود
- ۴۶۱- ۷۱- مبارزه با قدرت مطلقه
- ۴۶۵- ۷۲- پایان قرون وسطی
- ۴۷۴- ۷۳- کشف راههای دریایی
- ۴۸۴- ۷۴- تجزیهٔ امپراطوری مغول
- ۴۹۳- ۷۵- هند با مسألهٔ دشواری مواجه می‌گردد
- ۵۰۱- ۷۶- سلطنتهای جنوب هند
- ۵۰۸- ۷۷- ویجاپانگر
- ۵۱۳- ۷۸- امپراطوریهایی مالزی در مادجایاهیت و مالاکا
- ۵۲۱- ۷۹- اروپا دست‌اندازی به آسیای شرقی را شروع می‌کند
- ۵۲۶- ۸۰- یک‌دوران آرامش و آسایش در چین
- ۵۳۴- ۸۱- ژاپن خود را محبوس می‌سازد
- ۵۴۱- ۸۲- اروپا در حال تقلا
- ۵۴۷- ۸۳- رنسانس
- ۵۵۲- ۸۴- شورشهای پروتستانی و جنگهای دهقانی
- ۵۶۲- ۸۵- قدرت مطلقه در اروپای قرن شانزدهم و هفدهم
- ۵۷۱- ۸۶- نیدرلند بخاطر آزادی مبارزه می‌کند
- ۵۸۱- ۸۷- انگلستان سر پادشاه خود را قطع می‌کند
- ۵۹۱- ۸۸- بابر
- ۵۹۹- ۸۹- اکبر

صفحه	عنوان
۶۱۱	۹۰- انحطاط و سقوط امپراطوری مغول در هند
۶۳۰	۹۱- سیکها و ماراهاها
۶۲۸	۹۲- پیروزی انگلیسیها بر رقیبانشان در هند
۶۲۸	۹۳- يك پادشاه بزرگ منچو در چین
	۹۴- يك امپراطور چینی برای يك پادشاه انگلیسی نامه می‌نویسد
۶۴۵	
۶۵۱	۹۵- جنگ افکار در اروپای قرن هجدهم

### بخش دوم

۶۶۳	۹۶- اروپا در آستانه تغییرات بزرگ
۶۷۳	۹۷- پیدا شدن ماشینهای بزرگ
۶۸۲	۹۸- انقلاب صنعتی در انگلستان آغاز می‌گردد
۶۹۲	۹۹- آمریکا از انگلستان جدا می‌شود
۷۰۳	۱۰۰- سقوط باستیل
۷۱۳	۱۰۱- انقلاب فرانسه
۷۲۳	۱۰۲- انقلاب و ضد انقلاب
۷۳۴	۱۰۳- روش حکومتها
۷۴۰	۱۰۴- ناپلئون
۷۵۱	۱۰۵- بازهم درباره ناپلئون
۷۶۲	۱۰۶- نظری به جهان
۷۶۹	۱۰۷- صدساله پیش از جنگ جهانی
۷۷۸	۱۰۸- قرن نوزدهم ادامه دارد
۷۹۰	۱۰۹- جنگها و شورش در هند
۸۰۳	۱۱۰- صنعتگران دستی هند ورشکست و نابود می‌شوند
۸۱۲	۱۱۱- دهکده، دهقان و مالک در هند
۸۲۷	۱۱۲- انگلستان چگونه برهند حکومت می‌کرد
۸۴۰	۱۱۳- بیداری دوباره هند
۸۵۵	۱۱۴- انگلستان چین را به مصرف تریاک مجبور می‌سازد
۸۶۷	۱۱۵- چین در چنگ مشکلات
۸۷۴	۱۱۶- ژاپن به پیش می‌تازد
۸۸۵	۱۱۷- ژاپن روسیه را شکست می‌دهد
۸۹۶	۱۱۸- چین يك جمهوری می‌شود
۹۰۳	۱۱۹- هند دور و جزایر هند شرقی
۹۱۴	۱۲۰- يك سال نو دیگر



صفحه	عنوان
۹۱۹	۱۴۱- جزایر فیلیپین و ایالات متحده آمریکا
۹۴۷	۱۴۲- جایی که سه قاره بهم می‌پیوندند
۹۴۴	۱۴۳- نگاهی به پشت سر
۹۴۴	۱۴۴- مداومت سنن قدیمی ایران
۹۵۳	۱۴۵- امپریالیسم و ناسیونالیسم در ایران
۹۶۴	۱۴۶- درباره انقلابات بطور کلی و مخصوصاً انقلابات سال ۱۸۴۸ در اروپا
۹۷۴	۱۴۷- ایتالیا يك ملت واحد و آزاد می‌گردد
۹۸۱	۱۴۸- رستاخیز آلمان
۹۹۴	۱۴۹- چند نویسنده نامی
۱۰۰۱	۱۳۰- داروین و بیروزی علوم
۱۰۱۱	۱۴۱- پیشرفت دموکراسی
۱۰۲۲	۱۴۲- فرا رسیدن سوسیالیسم
۱۰۳۲	۱۴۳- کارل مارکس و رشد سازمانهای کارگری
۱۰۴۴	۱۴۴- مارکسیسم
۱۰۵۵	۱۴۵- عصر ویکتوریا در انگلستان
۱۰۶۷	۱۴۶- انگلستان صراف جهان می‌شود
۱۰۷۹	۱۴۷- جنگ داخلی در آمریکا
۱۰۹۴	۱۴۸- امپراطوری ناپیدای آمریکا
۱۱۰۱	۱۴۹- هفتصد سال تصادم میان ایرلند و انگلستان
۱۱۱۳	۱۴۰- «هومرول» و «سین فاین» در ایرلند
۱۱۲۳	۱۴۱- انگلستان به مصر چنگ می‌اندازد
۱۱۳۶	۱۴۲- عثمانی «مرد بیمار اروپا» می‌شود
۱۱۴۹	۱۴۳- روسیه تزارها
۱۱۵۸	۱۴۴- انقلاب ۱۹۰۵ روسیه که درهم شکست
۱۱۶۸	۱۴۵- پایان يك دوران
۱۱۷۸	۱۴۶- جنگ جهانی آغاز می‌شود
۱۱۹۴	۱۴۷- هند در آستانه جنگ
۱۲۰۴	۱۴۸- جنگ ۱۸ - ۱۹۱۴
۱۲۱۵	۱۴۹- جریان جنگ
۱۲۲۸	۱۵۰- زوال حکومت تزاری در روسیه
۱۲۴۱	۱۵۱- بلشویک‌ها قدرت را در دست می‌گیرند
۱۲۵۶	۱۵۲- شوراهای غلبه می‌کنند
۱۲۷۲	۱۵۳- ژاپن چین را تهدید می‌کند
۱۲۸۲	۱۵۴- هند در دوران جنگ
۱۲۹۶	۱۵۵- نقشه تازه اروپا

## بخش سوم

- ۱۵۶- جهان پس از جنگ
- ۱۳۱۹
- ۱۵۷- مبارزه ایرلند بخاطر جمهوری
- ۱۳۳۱
- ۱۵۸- ترکیه‌ای تازه از میان خاکستر برمی‌خیزد
- ۱۳۴۳
- ۱۵۹- مصطفی کمال با گذشته قطع ارتباط می‌کند
- ۱۳۶۰
- ۱۶۰- هند به دنبال گاندی می‌رود
- ۱۳۷۳
- ۱۶۱- هند در سالهای پس از ۱۹۴۰
- ۱۳۸۸
- ۱۶۲- شورش مسالمت‌آمیز در هند
- ۱۴۰۳
- ۱۶۳- مصر در راه آزادی می‌جنگد
- ۱۴۲۰
- ۱۶۴- معنی استقلال زیر نظر بریتانیا چیست
- ۱۴۳۳
- ۱۶۵- آسیای غربی دوباره به‌صحنه سیاسی جهان وارد می‌شود
- ۱۴۴۵
- ۱۶۶- کشورهای عربی - سوریه
- ۱۴۵۶
- ۱۶۷- فلسطین و ماوراء اردن
- ۱۴۶۷
- ۱۶۸- عربستان - جهشی از قرون وسطا
- ۱۴۷۸
- ۱۶۹- عراق و بمبارانهای هوایی
- ۱۴۸۸
- ۱۷۰- افغانستان و چند کشور دیگر آسیا
- ۱۴۹۹
- ۱۷۱- انقلابی که سرانجامی نیافت
- ۱۵۱۰
- ۱۷۲- راهی تازه برای پرداخت وامهای کمبده
- ۱۵۲۲
- ۱۷۳- وضع شگفت‌انگیز پول
- ۱۵۳۳
- ۱۷۴- اقدامات و عکس‌العملها
- ۱۵۴۵
- ۱۷۵- موسولینی و فاشیسم در ایتالیا
- ۱۵۵۹
- ۱۷۶- دموکراسی و دیکتاتوری
- ۱۵۷۳
- ۱۷۷- انقلاب و ضد انقلاب در چین
- ۱۵۸۴
- ۱۷۸- ژاپن به دنیا اعتنا نمی‌کند
- ۱۵۹۷
- ۱۷۹- اتحاد جمهوریهای شوروی سوسیالیستی
- ۱۶۱۳
- ۱۸۰- «بیاتی لتکا» یا برنامه پنجساله شوروی
- ۱۶۳۵
- ۱۸۱- مشکلات اتحاد شوروی
- ۱۶۳۶
- ۱۸۲- علم پیش می‌رود
- ۱۶۵۰
- ۱۸۳- به‌کار بستن خوب و بد علوم
- ۱۶۶۰
- ۱۸۴- رکود بزرگ و بحران جهانی
- ۱۶۶۹
- ۱۸۵- علل بحران چه بود؟
- ۱۶۸۰
- ۱۸۶- مبارزه آمریکا و انگلستان بر سر رهبری
- ۱۶۹۳
- ۱۸۷- دلار، پوند، رویه
- ۱۷۰۷
- ۱۸۸- دنیای سرمایه‌داری نمی‌تواند پیوسته باشد
- ۱۷۳۳
- ۱۸۹- انقلاب در اسپانیا
- ۱۷۳۸

صفحه	عنوان
۱۷۳۵	۱۹۰- پیروزی نازی در آلمان
۱۷۵۵	۱۹۱- خلع سلاح
۱۷۶۳	۱۹۲- پرزیدنت روزولت در جستجوی راه علاج
۱۷۷۳	۱۹۳- شکست پارلمانها
۱۷۸۳	۱۹۴- نظری نهایی به سراسر جهان
۱۷۹۳	۱۹۵- سایه جنگ
۱۸۰۶	۱۹۶- آخرین نامه
۱۸۱۶	پس از پایان - دریای عربستان
۱۸۴۷	فهرست الفبایی (نام اشخاص)
۱۸۸۷	فهرست الفبایی (مکانها)
۱۹۰۵	فهرست نقشه‌های جغرافیایی
۱۹۰۷	فهرست الفبایی (مطالب و نامه‌ها)

# نگاهی به تاریخ جهان

## پستال

«تفکر نهری»

و کتاب‌نگاهی به تاریخ جهان

برای خواننده روشن‌بین و دقیق که با مطالعه يك کتاب بر-  
اساس روشی صحیح، توان فکری و معنوی خود را ارتقاء می‌دهد لازمست  
در مطالعه کتاب **نگاهی به تاریخ جهان** ابتدا با دقت مقدمه آقای جواهر  
لعل‌نهری مؤلف کتاب را که بیانگر سلامت نفس و ذهن توانای ایشانست  
مطالعه کند. مؤلف در مقدمه شرایط جسمانی و در نتیجه روحی خود  
را در هنگام نگارش نامه‌ها و همچنین ضعف کتاب، از جهت روش کار  
تاریخ‌نویسی و کمبود فرصت برای پرداختن به این مسئله را بیان  
می‌دارد که خواننده را در مطالعه، تحلیل و قضاوت در مورد محتوای  
کتاب کمک می‌کند.

اما در سراسر کتاب نقاط ضعفی در بینش و نحوه بیان به چشم  
می‌خورد که ممکن است ذهن خواننده، بخصوص جوانان را نسبت به  
نهری مشوه کند، چون اکنون ما در شرایطی از تاریخ علم و انقلاب  
بسر می‌بریم و تحولات حاصله در برداشت علما و انقلابیون از تاریخ  
و مذهب - بخصوص در شرق - بقدری است که بدون تذکر و توجیه،  
خوانندگان و جوانان ما در قضاوت و دست‌یافتن به يك تحلیل صحیح  
از تاریخ مبارزات استقلال‌طلبانه هند و شخصیت نهری دچار شتابزدگی  
خواهند شد. مسائل یاد شده مربوط است به برخورد نهری به مسئله  
مذهب بطور عام و همچنین آداب و رسوم مذهبی و بومی مردم و بالاخره  
نحوه تحلیل و بیان بعضی از رویدادهای تاریخی و قضاوت ایشان  
در مورد اشخاصی چون رضاخان و کمال آتاترک، و در این موارد با  
مرور مختصری بر زندگی نهری - از موقعیت خانوادگی، جامعه‌ای  
که در آن رشد یافته، مذهبی که در کشورش مرسوم بوده و تحصیلاتش  
در غرب - درمی‌یابیم که نهری ناچاراً تأثیر زیادی از نحوه تفکر و  
بینش غربی پذیرفته، و به همین جهت و از لحاظ شور مبارزه و

زندگی سیاسی و انقلابی‌اش گرایش به سوسیالیسم پیدا می‌کند. اما چون نهرو بطور مستقیم و پی‌گیر بدنبال رهبری چون گاندی در جریان مبارزات هند بوده همواره از يك تمادل روحی که او را از يك غربگرا و یا سوسیالیست کاملاً مشخص می‌کند برخوردار بوده، پس از طی دورانهای مبارزه به مسائل تازه‌ای از جمله توجه بیشتر به معنویت و مذهب می‌رسد.

بنابراین توقعی که از کتاب آقای نهرو داریم نه يك بررسی همه‌جانبه و تام و تمام تاریخ جهان، بلکه مجموعه‌ای از نامه‌های مردی انقلابی و سیاستمدار در شرایط سخت مبارزه و زندان به دخترش می‌باشد، که بعدها هم روی آن کار زیادی صورت نگرفته است. اهمیت کتاب در این است که انسان با خواندن کتاب **نگاهی** به تاریخ جهان ضمن استفاده از اندوخته‌ها و یافته‌های ذهن آقای نهرو، با يك نقطه زنده و گویای تاریخ هند و مبارزات مردمش و نمود واقعی همه ضعفها و قوتها قرار می‌گیرد، و کتاب یکی از منابع هر پژوهشگری است که مشغول تحقیق در اوضاع و احوال تاریخ هند و بخصوص تاریخ معاصر این کشور است.

ناشر

# نگاهی به تاریخ جهان

جواهر لعل نهرو

ترجمه

محمود تفضلی

بخش دوم



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۶

## اروپا در آستانه تغییرات بزرگ

۴۴ سپتامبر ۱۹۴۴

درنامه گذشته تا اندازه‌ای با افکار مردم در اروپای قرن هجدهم، بخصوص در فرانسه آشنا شدیم. کار ما فقط نگاه مختصری بود و افکار تازه‌ای را که در حال رشد بود و با عقاید مذهبی می‌جنگید و مبارزه می‌کرد به‌ما نشان می‌داد. تاکنون در پشت صحنه قرار داشتیم و با جریانهای فکری آشنا شدیم اکنون می‌خواهیم بازیگرانی را که در روی صحنه عمومی اروپا بودند ببینیم.

در فرانسه لوئی چهاردهم بالاخره در سال ۱۷۱۵ در گذشت. او در دوران عمر چند نسل زندگی کرد و بعد از او نواده‌اش به سلطنت رسید که به نام لوئی پانزدهم پادشاه شد. او هم مدت دراز پنجاه و نه سال سلطنت کرد.

بدین ترتیب دو پادشاه پشت سرهم فرانسه یعنی لوئی چهاردهم و لوئی پانزدهم مجموعاً ۱۲۱ سال سلطنت کردند! مسلماً این رقم در دنیا بی نظیر و حداکثر می‌باشد. دو امپراتور خاندان منچودرچین، یکی کانگ‌هی و دیگری چیان‌لونگ هرکدام بیش از شصت سال سلطنت کردند اما آنها پشت سرهم نبودند و در میانشان پادشاه دیگری وجود داشت.

سلطنت لوئی پانزدهم صرفنظر از طولانی بودنش مخصوصاً به‌خاطر رواج فسادها و توطئه‌های نفرت‌انگیز نیز نمایان می‌باشد. ذخایر کشور برای هوسها و شهوات پادشاه صرف می‌شد. در دربار سلطنتی افراط کاریها و زیاده‌رویهای فوق‌العاده‌ای براساس زدوبند و سوءاستفاده صورت می‌گرفت مردان و زنان درباری که می‌توانستند رضایت و نظر شاه را جلب کنند اراضی وسیعی بلاعوض و بعنوان تیول و مقرری دریافت می‌داشتند یعنی بدون آنکه کاری بکنند درآمد های هنگفت بدست می‌آوردند. بار تمام این زیاده‌رویها و افراط‌کاریها



بیش از پیش بردوش توده‌های مردم فشار می‌آورد. حکومت مطلقه و خودسرانه با عدم لیاقت و فساد دست در دست هم به پیش می‌رفتند. بنابراین آیا تعجب‌آور است پیش از آن‌که قرن پایان یابد آنها به پایان راه خود برسند و در ورطهٔ هلاکت سقوط کنند؟ آنچه واقعاً حیرت‌آور می‌باشد این است که چگونه آن راه آن‌قدر طولانی شد و آن سقوط آن‌قدر دیر فرا رسید. لوئی پانزدهم از چنگ انتقام عمومی مردم نجات یافت و جانشینش لوئی شانزدهم که در سال ۱۷۷۴ پادشاه شد با این انتقام مواجه گردید.

لوئی پانزدهم با وجود بی‌لیاقتی و هرزگی در قدرت مطلق و نامحدود خود برای حکومت کردن تردید نداشت. او خود را همه‌چیز و همه کاره می‌شمرد و هیچکس نمی‌توانست حق او را برای انجام هر کاری که دلش می‌خواست محدود سازد. در مجمعی که در سال ۱۷۶۶ در پاریس تشکیل شده بود گفت:

«قدرت حکومت فقط در شخص من می‌باشد... قدرت قانونگذاری فقط در دست شخص من به تنهایی است بدون آنکه تابع شرایطی یا قابل تقسیم باشد. نظم عمومی بطور کلی از شخص من ناشی می‌شود و من نگهبان عالی آن هستم. ملت من با من یکی است و جز من نیست. حقوق و منافع ملت که بتوان آنرا از شاه جدا شمرد ضرورتاً با حقوق و منافع من بستگی دارد و جز در اختیار من نیست.»<sup>۱</sup>

حکمران و پادشاه فرانسه در قسمت عمدهٔ قرن هجدهم چنین شخصی بود. چنین به نظر می‌رسید که تا مدتی لوئی پانزدهم در اروپا برتری و اولویت دارد، اما پس از چندی قدرت او با خودخواهیها و جاه‌طلبی‌های پادشاهان و مردمان دیگر تصادم پیدا کرد و باشکست‌هایی مواجه گشت. بعضی از حریفان و رقیبان قدیمی فرانسه دیگر نقش مهمی در روی صحنهٔ اروپا نداشتند اما به‌جای آنها حریفان و رقیبان تازه‌ای پیدا شده بودند که قدرت فرانسه را محدود می‌ساختند و تهدید می‌کردند. اسپانیای مغرور پس از یک دوران کوتاه امپراطوری پر زرق و برق و درخشان، هم در اروپا و هم در جاهای دیگر سقوط

۱- این متن در اصل انگلیسی کتاب به‌زبان فرانسوی نقل شده است.

کرده بود اما هنوز در آمریکا و در جزایر فیلیپین مستعمرات پهنآوری برای خود داشت. پادشاهان هابسبورگ اطریش هم که مدتی دراز پیشوایی امپراطوری و از آن راه پیشوایی اروپا را در انحصار خود داشتند دیگر به‌ابهت سابق نبودند. اطریش دیگر دولت مقدم و پیشوای این امپراطوری مقدس رم به‌شمار نمی‌رفت. بلکه کشور دیگری به‌نام «پروس» رشد یافته بود و به‌همان اندازه اهمیت بدست آورده بود. بر سر جانشینی سلطنت اطریش جنگهایی روی داد و مدت درازی هم يك زن به‌نام «ماریاترزا» در اطریش سلطنت کرد.

بطوری که به‌خاطر داری در سال ۱۶۴۸ پیمانی به‌نام پیمان وستفالی در آلمان بسته شد که به‌جنگهای سی‌ساله پایان بخشید. با همین پیمان پروس به‌صورت یکی از کشورها و قدرتهای مهم اروپا درآمد. خاندان هوهنتزلرن بر این کشور حکومت داشت و اولویت و برتری خاندان سلطنتی دیگر آلمانی یعنی هابسبورگ‌های اطریش را تهدید می‌کرد. در این دولت پروس مدت چهل و شش سال از ۱۷۴۰ تا ۱۷۸۶ «فردریک» سلطنت و حکومت می‌کرد که بخاطر موفقیت‌های نظامیش «فردریک کبیر» نامیده می‌شود. او هم يك پادشاه مستبد مانند سایر پادشاهان اروپا بود اما اغلب قیافه‌ی يك فیلسوف را به‌خود می‌گرفت و می‌کوشید با «ولتر» نویسنده معروف فرانسوی دوست باشد. فردریک ارتش نیرومندی به‌وجود آورد و يك سردار و فرمانده نظامی لایق و پیروز بود. خود را راسیونالیست (مرد هوادار منطق) می‌نامید و بطوری‌که نقل می‌شود می‌گفت: «هرکس باید اجازه داشته باشد که از راه خودش به‌بهشت برسد».

از قرن هفدهم به‌بعد فرهنگ فرانسوی در اروپا تسلط یافت. در اواسط قرن هفدهم این نفوذ و برتری حتی بیشتر نمایان گشت. «ولتر» شهرت عظیمی در سراسر اروپا بدست آورده بود. در واقع بعضی‌ها این قرن را «قرن ولتر» می‌نامند. ادبیات فرانسه در تمام دربارهای اروپا حتی در دربار روسیه در سنت‌پترزبورگ که عقب مانده‌تر بود رواج داشت و مردمان با فرهنگ و تحصیل‌کرده ترجیح می‌دادند که به‌زبان فرانسوی بنویسند و صحبت کنند. به‌همین قرار فردریک کبیر پادشاه آلمانی پروس هم تقریباً همیشه به‌زبان فرانسوی می‌نوشت و حرف می‌زد. حتی می‌کوشید که اشعاری هم به‌زبان فرانسوی بسازد و آنها را به «ولتر» می‌داد که برایش اصلاح کند و زیباتر سازد.

در شرق پروس، روسیه قرار داشت که در آن زمان و از مدت چند سال پیشتر اهمیتی پیدا کرده بود و بصورت دولت عظیمی درآمده بود. در مدتی که تاریخ چین را از نظر می‌گذرانند دیدیم که چگونه روسیه در سیبری تا اقیانوس آرام پیش رفت و حتی به آلاسکا در قاره آمریکا نیز دست یافت. در حدود اواخر قرن هفدهم روسیه يك پادشاه و حکمران نیرومند داشت به نام «پتر کبیر». پتر می‌خواست که به بسیاری از افکار و رسوم مغولی که روسیه به ارث برده بود پایان دهد. می‌خواست روسیه را «غربی سازد». بدین جهت پایتخت قدیمی را که در مسکو بود و سنن قدیمی در آن بسیار بود ترك گفت و خودش شهری ساخت و آنرا پایتخت تازه قرار داد. این شهر که «سنت-پترزبورگ» نامیده شد در شمال روسیه بود و در کنار رود «نوا» در انتهای خلیج فنلاند ساخته شد. این شهر هیچ به مسکو با گنبدهای طلایی و کلیساهایش شباهت نداشت، بلکه بیشتر به شهرهای اروپای غربی شبیه بود. پترزبورگ مظهر غربی شدن روسیه بود و کم‌کم نقش روزافزونی در سیاستهای اروپایی بازی می‌کرد.

شاید می‌دانی که اکنون دیگر نام «پترزبورگ» وجود ندارد. در طول بیست سال گذشته دوبار نام این شهر عوض شد. ابتدا «پتروگراد» و بعد هم «لنینگراد» نامیده شد که هنوز هم این نام را حفظ کرده است. پتر کبیر تغییرات فراوانی در روسیه به وجود آورد. فقط یکی از آنها را که برایت جالب خواهد بود نقل می‌کنم و آن این بود که زنان را از کنج انزوا بیرون آورد. در روسیه تا آن زمان زنان جدا از مردان زندگی می‌کردند و این وضع «ترم» نامیده می‌شد. پتر کبیر به هند نیز چشم داشت و ارزش هند را در سیاستهای بین‌المللی به خوبی می‌دانست. در وصیتنامه‌اش می‌گوید: «در نظر داشته باشید که بازرگانی هند بازرگانی دنیا است و هرکس آنرا در اختیار داشته باشد بر اروپا آقایی خواهد کرد.» این آخرین حرفهای او با رشد سریع قدرت انگلستان پس از تسلط بر هند، صحیح درآمد و تأیید گشت. استثمار از هند موجب افزایش اعتبار و ثروت انگلستان شد و او را در مدت چند نسل بزرگترین رهبری‌کننده جهان ساخت. در فاصله میان پروس و اطریش از يك سو و روسیه از سوی دیگر کشور لهستان قرار داشت که کشوری عقب‌مانده بود و دهقانانی فقیر داشت. در این کشور بازرگانی یا صنایع وسیعی نبود و شهرهای

بزرگی وجود نداشت. يك نوع قانون اساسی عجیب و يك پادشاه انتخابی داشت و قدرت عملاً در دست اشراف فئودال بود. به همان نسبت که کشورهای اطراف لهستان قوی تر می شدند خود لهستان ضعیف تر می گشت. پروس و روسیه و اطریش حریصانه به آن چشم دوخته بودند.

معهدنا پادشاه لهستان بود که آخرین حمله ترکهای عثمانی را به وین در سال ۱۶۸۳ عقب راند و عثمانیها از آن پس دیگر به حمله و تجاوزی نپرداختند. آنها نیروی خود را از دست داده بودند. قدرت آنها از اوجی که یافته بود فروکش می کرد و از آن پس وضع دفاعی به خود گرفتند و کم کم امپراطوری ترکها در اروپا رو به زوال نهاد. اما در نیمه اول قرن هجدهم و دورانی که ما آنرا از نظر می گذرانیم ترکیه عثمانی هنوز دولت نیرومندی در جنوب شرقی اروپا بود و امپراطوری این کشور تمامی بالکان را در تصرف داشت و با در دست داشتن قسمتی از مجارستان تا حدود لهستان می رسید.

ایتالیا در جنوب اروپا به قطعات متعدد تقسیم شده بود که هر قسمت در تحت حکومت حکمرانان متعددی قرار داشت این کشور در سیاستهای اروپا تأثیری نمی گذاشت. پاپ هم دیگر نقش رهبری و فرماندهی را نداشت. هر چند که پادشاهان و امرای اروپایی هنوز هم به او احترام می گذاشتند اما از لحاظ سیاسی او را نادیده می گرفتند و اعتنایی به او نداشتند.

تدریجاً در اروپا سیستم تازه ای رشد یافت که سیستم قدرتهای بزرگ بود. همانطور که سابقاً برایت گفتم وجود سلطنتهای مقتدر و حکومتهای مرکزی فکر ملت‌های جداگانه را توسعه داد. مردم کم کم به شکل خاصی درباره وطن و کشور خودشان فکر می کردند که امروز هم آن افکار رواج و عمومیت دارد اما پیش از آن وجود و عمومیت نداشت. به تدریج کلمات فرانسه، انگلستان یا بریتانیا، ایتالیا و نظایر آنها شکل گرفتند و معانی خاصی پیدا کردند. این کلمات مظهر ملت‌ها به شمار می رفتند. بعدها در قرن نوزدهم این کلمات در اذهان مردم شکل و مفهوم خاص و مشخصی یافتند و دل‌های مردم را به شکل عجیبی به هیجان می آوردند. آنها همچون خدایان و الهه‌های تازه ای شدند که هر وطن پرست می بایست در محراب معبد آنها به ستایش بپردازد و وطن پرستان کشورهای مختلف به نام این الهه‌های تازه و

از طرف آنها با یکدیگر می‌جنگیدند و همدیگر را می‌کشتند. می‌دانی که در هند هم فکر «بهارات‌ماتا» (مادر هند) همه ما را به هیجان می‌آورد و مردم بخاطر این تصویر افسانه‌ای و خیالی رنجها را با شادمانی تحمل می‌کنند و جان خود را فدا می‌سازند. به همین قرار مردم سایر کشورها هم برای وطن و سرزمین مادری خودشان چنین احساساتی داشتند. اما تمام این چیزها مدتها بعد تکامل یافت. اکنون فقط می‌خواهم بگویم که در قرن هجدهم این قبیل افکار ملیت و احساسات وطن‌پرستانه کم‌کم شروع می‌شد و به‌راه می‌افتاد. فیلسوفان فرانسوی به این جریان کمک می‌کردند و انقلاب بزرگ فرانسه هم بلوغ و رشد این فکر را تصدیق کرد.

همین ملتها بودند که از آن به بعد قدرتها و دولتها را تشکیل می‌دادند. پادشاهان می‌آمدند و می‌رفتند اما ملتها می‌ماندند و به زندگی خود ادامه می‌دادند. از این قدرتها جدید بعضی‌ها از دیگران اهمیت بیشتری بدست آوردند بدین قرار در اوایل قرن هجدهم، فرانسه، انگلستان، اطریش، پروس و روسیه قدرتها یا دولتهای بزرگ بودند. بعضی دیگر مانند اسپانیا اسماً و ظاهراً بزرگ‌شمرده می‌شدند اما عملاً در راه انحطاط سیر می‌کردند.

انگلستان به سرعت ثروت و اهمیت به‌دست می‌آورد. تا زمان ملکه الیزابت انگلستان در اروپا کشور بزرگی شمرده نمی‌شد و اهمیت جهانی‌اش هم کمتر از آن بود. جمعیتش ناچیز بود و احتمالاً در آن زمان به ۶ میلیون هم نمی‌رسید یعنی از جمعیت امروزی شهر لندن هم خیلی کمتر بود. اما با انقلاب مذهبی پوریتان‌ها و پیروزی پارلمان بر پادشاه، انگلستان خود را با مقتضیات تازه دنیا منطبق ساخت و با سرعت جلو رفت. هلند نیز پس از آنکه یوغ تسلط اسپانیا را درهم شکست به همین قرار پیش آمد.

در قرن هجدهم کشمکش و رقابت فراوانی بر سر مستعمرات در آمریکا و آسیا صورت می‌گرفت. بسیاری از قدرتهای اروپایی در این کشمکشها شرکت جستند اما رقابت اصلی میان دو دولت انگلستان و فرانسه بود. انگلستان در مسابقه برای بدست آوردن مستعمرات چه در آمریکا و چه در هند پیش افتاد زیرا فرانسه علاوه بر آنکه لوثی پانزدهم با بی‌لیاقتی و ناشایستگی بر آن حکومت می‌کرد با سیاستهای اروپایی زیاد سرگرم بود.

از سال ۱۷۵۶ تا ۱۷۶۳ میان این دو قدرت و چند قدرت دیگر در اروپا و کانادا و هند جنگ ادامه داشت تا معلوم گردد آقایی و اولویت به چه کسی تعلق خواهد یافت. این جنگها به نام جنگ هفت ساله نامیده می‌شوند. ما قسمتی از این جنگها را که در هند می‌گذشت دیدیم که در آنجا فرانسه شکست خورد. در کانادا نیز انگلستان پیروز گشت. در اروپا انگلستان سیاستی را دنبال می‌کرد که بخاطر آن مشهور شده است یعنی دیگران را برای خاطر خود به جنگ وامی‌داشت. در آن زمان فردریک کبیر متفق انگلستان بود.

نتیجه جنگهای هفت ساله خیلی به نفع انگلستان بود. چه در کانادا و چه در هند، دیگر هیچ رقیب اروپایی در برابرش باقی‌نماند. اولویت و تسلط او در دریاها مستقر و مسلم گردید. بدین‌قرار انگلستان در وضعی بود که می‌توانست امپراطوری خود را استوار سازد و توسعه دهد و به صورت یک قدرت جهانی درآید. اهمیت پروس نیز در افزایش بود.

بر اثر این جنگها اروپا باز فرسوده گشت و باز برای مدتی یکنوع آرامش نسبی در آن قاره برقرار گشت. اما این آرامش مانع آن نبود که پروس و اطریش و روسیه کشور سلطنتی لهستان را میان خود تقسیم کنند و ببلغند. لهستان در وضعی نبود که بتواند با این قدرتها بجنگد به این جهت این سه گرگ به‌جان او افتادند و پس از آنکه چندبار آنرا میان خود تقسیم کردند به‌حیث‌اش به‌عنوان یک کشور مستقل پایان دادند. لهستان سه بار در سالهای ۱۷۷۲ و ۱۷۹۳ و ۱۷۹۵ تقسیم شد. پس از نخستین تقسیم لهستانینما تلاش عظیمی به‌کار بردند که کشور خود را از نو احیا کنند و نیرومند سازند. پارلمانی به‌وجود آوردند و هنر و ادبیات از نو احیا گردید اما پادشاهان مستبد سه‌کشوری که لهستان را در محاصره داشتند طعم لذیذ خون را چشیده بودند و دیگر از طعمه خود دست نمی‌کشیدند. به‌علاوه آنها از پارلمان خوششان نمی‌آمد. به‌این‌جهت باوجود شهامت و وطن‌پرستی لهستانینما و جنگهای دلیرانه آنها که به‌رهبری قهرمان ملی خودشان «کوشیوسکو» انجام دادند، لهستان در سال ۱۷۹۵ بکلی از نقشه اروپا محو گشت. یعنی اسم کشور لهستان به‌این ترتیب محو گشت اما لهستانینما وطن‌پرستی خود را حفظ کردند و رؤیای آزادی خویش را ادامه دادند تا این‌که ۱۳۲ سال بعد آرزوی ایشان

تحقق یافت و پس از جنگ جهانی (اول) لهستان دوباره به‌عنوان یک دولت مستقل ظاهر گشت و زنده شد.

گفتم که در نیمهٔ دوم قرن هجدهم یک آرامش نسبی در اروپا برقرار گشت. اما این آرامش زیاد طول نکشید بعلاوه بیشتر یک آرامش ظاهری بود. اتفاقات گوناگونی را که در این قرن روی داد نیز باختصار برایت گفتم.

قرن هجدهم در واقع به‌خاطر سه واقعه و سه انقلاب مشهور است و تمام حوادث دیگری که در این صد ساله انجام گرفت در برابر این سه واقعه رنگ و اهمیت خود را از دست می‌دهند. این هر سه انقلاب که در مدت بیست و پنج سال آخر قرن روی داد از سه نوع بکلی جدا از هم یعنی یکی سیاسی و دیگری صنعتی و سومی اجتماعی بود. انقلاب سیاسی در آمریکا روی داد و در آنجا شورش مستعمرات انگلستان بالاخره به‌تشکیل جمهوری مستقل ایالات متحدهٔ آمریکا منتهی گشت که امروز در زمان ما به‌قدرت و عظمت فوق‌العاده رسیده است.

انقلاب صنعتی در انگلستان شروع شد و بعد در سایر کشورهای اروپای غربی و سپس در جاهای دیگر هم منتشر و منبسط گردید. این انقلاب آرام و مسالمت‌آمیز بود اما اثرات مهم و عمیقی داشت و در زندگی مردم سراسر جهان چنان اثری گذاشت که هیچ‌چیز در تاریخ جهان پیش از آن با آن برابری نمی‌کند. این انقلاب به‌معنی پیدا شدن نیروی بخار و ماشینهای بزرگ و بالاخره فروغ و نتایج عظیم و بیشمار صنعتی شدن بود که ما آثار آن را در اطراف خود مشاهده می‌کنیم.

انقلاب اجتماعی انقلاب بزرگ فرانسه بود که نه فقط به‌وجود سلطنت در فرانسه پایان داد بلکه امتیازات بی‌شماری را از میان برد و طبقات جدیدی را جلو آورد.

این هر سه انقلاب را به‌طور جداگانه و با توجه به‌جزئیاتی از آنها در آینده مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

بطوری‌که دیدیم در آستانهٔ این تغییرات بزرگ سلطنتهای مطلقه در اروپا عالیترین قدرتها محسوب می‌شدند. در انگلستان و هلند پارلمانهایی وجود داشت اما آنها زیر نظارت اشراف و ثروتمندان بودند. قانونها به‌نفع ثروتمندان و برای حمایت از مالکیت و حقوق



و امتیازات آنها به وجود می‌آمد. آموزش و پرورش نیز مخصوص ثروتمندان و طبقات ممتاز بود. در واقع اصولا خود حکومت برای خاطر این طبقات بود. مسئله وجود فقیران یکی از مهمترین مسائل آن زمان را تشکیل می‌داد. هرچند که وضع طبقات بالا کمی تغییر می‌کرد اما فقر و مصیبت فقیران همچنان به جای خود بود و درحقیقت بیشتر نمایان می‌شد.

در تمام قرن هجدهم ملتهای اروپایی بازرگانی و خرید و فروش بیرحمانه و خشن بردگان و غلامان را دنبال می‌کردند. در قرون وسطی هرچند که سرفها و کشاورزان وابسته به زمین در اروپا بودند اما غلام و برده به آن صورت که در رم قدیم بود و به معنی واقعی کلمه دیگر در اروپا وجود نداشت. وضع سرفها تا اندازه‌ای بهتر از غلامان و بردگان بود. ولی با کشف آمریکا بازرگانی و خرید و فروش غلامان و بردگان مثل زمان قدیم و به زشت‌ترین و بیرحمانه‌ترین صورتی احیاء گردید. پرتقالیها و اسپانیایی‌ها با اسیر ساختن سیاهان در سواحل آفریقا و به کار بردن آنها برای کار و کشاورزی در آمریکا این کار زشت را شروع کردند. انگلیسیها نیز در این بازرگانی منفور سهم مهمی داشتند. برای تو و برای همه ما بسیار دشوار است که بتوانیم تصور کنیم سیاهان آفریقایی چه رنجی متحمل می‌شدند و چگونه آنها را شکار می‌کردند و مثل حیوانات وحشی دست و پاشان را می‌بستند و همه را باهم به زنجیر می‌کشیدند و به این شکل به آمریکا می‌بردند. تعداد زیادی از آنها پیش از پایان سفر می‌مردند.

شاید در میان تمام مردمی که در این دنیا رنج برده‌اند سیاهان سنگین‌ترین بار را به دوش داشته‌اند.

در قرن نوزدهم بردگی و غلامی بطور رسمی از میان رفت و ممنوع گردید و انگلستان در این کار پیشقدم شد. در ایالات متحده آمریکا يك جنگ داخلی درگرفت تا سرنوشت این مسئله را قطعی سازد. میلیونها نفر سیاهانی که امروز در ایالات متحده آمریکا هستند اعیان و فرزندان همان غلامان می‌باشند.

می‌خواهم این نامه را با يك مطلب شادی بخش به پایان برسانم و به توسعه و تکاملی که موسیقی در قرن هجدهم در کشورهای آلمان و اطریش پیدا کرد اشاره کنم. بطوری که می‌دانی آلمانیا پیشوای موسیقی اروپایی هستند. آنها حتی در قرن هفدهم موسیقیدانان بزرگی



به وجود آوردند. در اروپا هم مانند جاهای دیگر موسیقی تقریباً قسمتی از تشریفات مذهبی بود اما تدریجاً موسیقی هم از مذهب جدا شد و به صورت یک هنر مستقل و جدا از مذهب درآمد. در نیمه دوم قرن هجدهم در موسیقی آلمان دو نام بزرگ و ممتاز وجود دارد. یکی «موتزارت» و دیگری «بتهوون». هر دوی آنها کودکان با استعداد و زودرس بودند و هر دو آهنگسازان نابغه‌ای به‌شمار می‌روند. اما عجیب است که باید برای بگویم که بتهوون بزرگترین آهنگساز غرب کاملاً ناشنوا و کر بود. بدین قرار خودش نمی‌توانست موسیقی عالی و بزرگی را که برای دیگران به وجود می‌آورد بشنود. اما لابد قلبش این موسیقی بزرگ را پیش از آن‌که شکل بگیرد و نوشته شود برای او می‌سرود و منعکس می‌ساخت.

# نگاهی به تاریخ جهان

جواهر لعل نهرو

ترجمه

محمود تفضلی

بخش سوم



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۶

۴۶ آوریل ۱۹۴۴

سرانجام به آخرین مرحله سیاست طولانی خود رسیده‌ایم. اکنون در آستانه امروز قرار داریم و باید جهان پس از جنگ یعنی دنیایی را که پس از جنگ بزرگ به وجود آمده است از نظر بگذرانیم. اکنون ما به زمان خودمان یا در واقع به زمان شما که نسل جوان امروزهستید رسیده‌ایم! این قسمت آخرین مرحله سفر تاریخی ما است که از نظر زمان بسیار کوتاه است و در عین حال بسیار دشوار می‌باشد.

اکنون که این سطور را می‌نویسم درست چهارده سال و نیم از پایان جنگ می‌گذرد. این زمان کوتاه در مقایسه با دورانهای درازی که از نظر گذرانده‌ایم بسیار ناچیز است. اما این زمان کوتاه پر از حوادث و ماجراها است و بسیار دشوار است که بتوان درباره حوادث فراوان این دوران که تا این اندازه به هم پیوسته و مترکم می‌باشد نظری صحیح داشت.

ما نه می‌توانیم دور نمای صحیح و کافی و نه بیعلاقگی و بیطرفی را که لازمه تاریخ می‌باشد نسبت به این دوران داشته باشیم. ما درباره بسیاری از حوادث چنان تحریک شده و علاقمند می‌باشیم که ممکن است بسیاری چیزهای کوچک به نظرمان بزرگ جلوه کند و بعضی چیزهای واقعا بزرگ چنان که باید مورد توجهمان قرار نگیرد. ما همچون کسانی هستیم که در داخل جنگلی ایستاده باشند و در میان انبوه درختان گم شوند و نتوانند خود جنگل را به درستی ببینند.

یک اشکال بزرگ دیگر هم این است که باید بدانیم اهمیت حوادث را با چه معیار و میزانی بسنجیم. آیا برای این منظور چه مقیاسی می‌توان به کار برد؟ کاملا نمایان است که طرز نگرستن ما

به اشیاء خیلی اهمیت دارد و نتیجهٔ سنجش ما با آن بستگی کامل پیدا می‌کند. هرواقعه ممکن است برای ما از يك زاویه بسیار مهم بنماید اما از زاویهٔ دیگری که به آن بنگریم ناچیز و بی‌اهمیت جلوه کند. تصور می‌کنم در این نامه‌هایی که برایت می‌نویسم همواره از توجه واقعی به این مسئله گریخته‌ام و هرگز پاسخ دقیق و قاطعی به آن نداده‌ام. نظر کلی و شخصی من دربارهٔ حوادث تاریخ به آنچه نوشته‌ام رنگی خاص بخشیده است. اگر کسی دیگر می‌خواست دربارهٔ همین دورانها و همین حوادث که من نوشته‌ام مطالبی بنویسد مسلماً نوشته‌اش بسیار متفاوت می‌بود.

اکنون نمی‌خواهم به این موضوع پردازم که نظر ما دربارهٔ تاریخ چگونه باید باشد. نظر خود من در این مورد در سالهای اخیر بسیار تغییر یافته است. همچنان که نظر من دربارهٔ تاریخ و بسیاری موضوعهای دیگر عوض شده است طبعاً نظر بسیاری اشخاص هم تغییر کرده است. زیرا جنگ همه چیز و همه کس را به شدت تکان داد. جنگ دنیای کهنه را بکلی واژگون ساخت و از همان زمان دنیای بیچارهٔ ما، در تلاش و تقلا است که دوباره بر سر پای خود بایستد و موفقیتی هم به دست نمی‌آورد.

جنگ سرپای افکار و عقایدی را که ما با آن پرورش یافته بودیم مرتعش ساخت و ما را، حتی دربارهٔ مبانی اجتماع و تمدن جدید به شک و تردید افکند. ما دیدیم که چگونه انبوه کثیری از جوانان جهان نابود شدند، ما شاهد دروغها، خشونتها، وحشیگریها، ویرانیها و تباهی‌های بسیار بودیم و از خود می‌پرسیدیم که آیا پایان تمدن فرا رسیده است؟

در دوران جنگ، شوراها در روسیه قیام کردند و يك چیز تازه، يك نظام اجتماعی تازه به وجود آوردند که نظام قدیمی را مورد تهدید قرار داده است. افکار و عقاید دیگری نیز در فضا موج می‌زند. دوران جنگ و پس از آن، دوران تجزیه و دوران از هم گسستن و دوران درهم شکستن اعتقادات و عادات کهن بود. دوران شك و تردید و تکاپویی بود که همیشه به هنگام تغییرات و تحولات سریع پیش می‌آید. تمام این عوامل وضعی به وجود می‌آورد که مطالعه دوران پس از جنگ را به صورت تاریخ بسیار دشوار می‌سازد. اما در عین حال که ما به بحث و گفتگو دربارهٔ اعتقادات و افکار می‌پردازیم و بسیاری

چیزها را فقط از آن جهت که گفته می‌شود کهنه و قدیمی است نمی‌پذیریم باید متوجه باشیم که نمی‌توانیم به این بهانه با افکار گوناگون بازی کنیم، بلکه باید با کمال جدیت بکوشیم تا بفهمیم که چه باید کرد و راه درست و مناسب در برابرمان کدام است؟

مخصوصاً در يك چنین دورانهای تحول و تغییرات در تاریخ جهان است که باید فکر ما و جسم و جان ما به فعالیت بیشتر وجدی‌تر بپردازد. این دورانها زمانی است که زندگی بی مزه و یکنواخت‌عادی جان تازه می‌گیرد و ماجراهای بزرگ پیش می‌آید و هر يك از ما می‌توانیم در ساختمان دنیای نو و نظام تازه سهمی به‌عهده بگیریم. در چنین دورانی همیشه جوانان نقش عمده‌ای را اجرا می‌کنند زیرا آنها خیلی آسانتر از کسانی که پیر شده‌اند و ذهن و فکرشان با افکار کهنه و قدیمی خشک و جامد شده است می‌توانند خود را با افکار و مقتضیات تازه منطبق سازند.

شاید بهتر آن باشد که این دوران پس از جنگ را قسمت به قسمت با جزئیاتش مورد مطالعه قرار دهیم اما در این نامه می‌خواهم يك نظر کلی به آن بیفکنم و بعد به جزئیات بپردازم. به‌یاد داری که پس از سقوط ناپلئون يك نظر کلی به‌قرن نوزدهم افکندیم. اکنون نیز شخص خواه ناخواه به‌یاد صلی که کنگره وین در سال ۱۸۱۵ به‌وجود آورد می‌افتد و عواقب آن را به خاطر می‌آورد و آن را با صلح ورسای که سال ۱۹۱۹ برقرار گشت و عواقبی که به‌وجود می‌آورد مقایسه می‌کند.

قرارداد صلح وین چیز خوبی نبود. زیرا در واقع بذر جنگهای آینده اروپا را کاشت. متأسفانه سیاستمداران بعدی از آن تجربه عبرت نگرفتند و پیمان صلح ورسای را به‌صورتی خیلی بدتر تنظیم کردند. در نامه قبل این موضوع را برایت گفتم، در واقع سایه شوم و سیاه این «به‌اصطلاح صلح» سالهای پس از جنگ راتیره ساخته‌است. حال ببینیم حوادث نمایان این چهارده سال گذشته چه بوده‌است؟ به‌نظر من پیش از همه و مهمتر از هرچیز، پیدا شدن و تحکیم موقعیت اتحاد شوروی یا به عبارت کامل‌تر «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» می‌باشد.

سابقاً درباره مشکلات عظیم و دشواریهای فراوانی که روسیه شوروی در پیکار بخاطر موجودیتش با آن مواجه گردید مطالبی برایت

گفتم. برایت نوشتم که شورویها با وجود مشکلات عظیم پیروز گشتند و این پیروزی یکی از معجزات و شگفتیهای این قرن است.

پس از پیروزی آنها، سیستم شوروی در سراسر قسمتهای آسیایی که سابقاً جزء امپراطوری تزارها بود بسط یافت، در سبیری تا اقیانوس آرام منبسط گشت و در آسیای میانه هم تا پشت مرزهای هند رسید. در این سرزمین پهناور، جمهوریهای جداگانه شوروی تشکیل شد که با یکدیگر به صورت اتحادیه‌ای متحد گشتند و مجموعاً «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» را به وجود آوردند. این اتحادیه بزرگ شامل سرزمینهای پهناوری در اروپا و آسیا می‌گردد که تقریباً معادل يك ششم سطح خاکهای کره زمین می‌باشد.

سرزمین شوروی خیلی وسیع و بزرگ است اما تنها بزرگی و پهناوری اهمیتی ندارد. روسیه و خیلی بیش از آن نواحی سبیری و آسیای میانه بسیار عقب‌مانده بودند. درواقع دومین معجزه شگفت‌انگیز که شورویها انجام دادند آن بود که قسمتهای عمده‌ای از این نواحی را بر اثر طرح برنامه‌های جسورانه دگرگون ساختند، بطوری که دیگر وضع قبلی آنها شناخته نمی‌شود.

در طول تمام تاریخ ثبت شده بشر، هرگز چنین نمونه‌ای از پیشرفت سریع مردم وجود ندارد. حتی عقب‌مانده‌ترین نواحی آسیای مرکزی با چنان سرعتی به پیش تاخته‌اند که ما در هند باید به آن رشک ببریم. مهمترین پیشرفت آنها در زمینه آموزش و صنعت بوده است. به وسیله طرح برنامه‌های وسیع و دامنه‌دار پنجساله، صنعتی‌شدن روسیه با سرعت فوق‌العاده تحقق یافته است و کارخانه‌ها و صنایع معظمی به وجود آمده است.

بدیهی است تمام این پیشرفتها بار سنگینی برای مردم بوده است که ناچار بوده‌اند بدون داشتن وسایل آسایش و حتی بدون داشتن مایحتاج اولیه زندگی به چنین کارهای بزرگ بپردازند زیرا قسمت عمده درآمد کار ایشان برای ساختمان نخستین کشور سوسیالیستی جهان صرف می‌شده است. این بار مخصوصاً بر دوش دهقانان قرار می‌گرفت.

تضاد میان این کشور شوروی مترقی که دائماً در حال پیشرفت است با اروپای غربی که دائماً دستخوش آشفتگی‌هاست بسیار نمایان می‌باشد. اروپای غربی با وجود تمام مشکلاتش هنوز خیلی از روسیه

جلوتر است زیرا در دوران ممتد اولویت و رفاهش ذخایر فراوانی بدست آورده است که می‌تواند تا مدتی با استفاده از آنها زندگی کند اما بار قروضی که به‌دوش هر کشور قرار گرفته و مسألهٔ غرامت که آلمان بنا بر پیمان ورسای باید بپردازد و رقابت‌ها و تصادمات دائمی دولت‌های بزرگ و کوچک اروپای بیچاره را به‌وضع وخیمی گرفتار ساخته است. کنفرانس‌های بی‌پایانی تشکیل می‌گردد تا راهی برای خروج از این گرفتاریها و مشکلات پیدا کنند و هیچ راهی پیدا نشده است و اوضاع هر روز بدتر می‌شود.

روسیهٔ شوروی در مقایسه با اروپای غربی امروز همچون جوانی است که پار سنگینی را به دوش دارد اما از قدرت و زندگی سرشار می‌باشد و در مقابل او اروپای غربی همچون مرد سالخورده و فرسوده‌ای است که امید و نیروی زیادی برایش نمانده است و با غرور بسیار به‌پیش می‌رود تا عاقبت خواه ناخواه به‌پایان مرحلهٔ کنونی زندگیش برسد.

چنین به‌نظر می‌رسد که ایالات متحدهٔ آمریکا پس از جنگ از این بیماری مسری مصون و برکنار مانده است. این کشور مدت ده‌سال فوق‌العاده مرفه زندگی کرد. در دوران جنگ انگلستان را از موقعیت ممتاز جهانی که کشور اعتبار دهنده به‌جهان بود و بزرگترین صاحب سرمایهٔ جهانی شمرده می‌شد بیرون راند و خود صراف و وام‌دهندهٔ جهانی شد و همهٔ جهان به‌او مقروض شدند.

از نظر اقتصادی آمریکا بر تمامی جهان مسلط شده بود و می‌توانست با استفاده از باج و خراجی که از اینها می‌گرفت مرفه زندگی کند، همچنان که پیش از آن انگلستان چنین زندگی می‌کرد. اما دو مشکل بزرگ وجود داشت یکی این‌که کشورهای مقروض وضع بدی داشتند و نمی‌توانستند وام خودشان را بصورت پول نقد بپردازند. بدیهی است که اگر در وضع خوبی هم می‌بودند باز نمی‌توانستند اینهمه پول نقد داشته باشند که وام‌های خود را به‌آمریکا مسترد دارند. بنابراین تنها کاری که می‌توانستند بکنند این بود که کالاهایی بسازند و در مقابل طلب آمریکا به‌آن کشور بفروستند. اما آمریکا از این فکر خوشش نمی‌آمد که کالاهای خارجی به‌کشورش وارد شود و به‌این جهت با وضع عوارض بسیار سنگین و هنگفت، دیواری در برابر ورود کالاهای خارجی برافراشت و مانع ورود آنها به‌کشور گشت،

بنابراین کشورهای مقروض و بیچاره چگونه می‌توانستند قروض خود را مسترد دارند؟ آمریکا يك راه‌حل دیگر پیدا کرد به این معنی که مبالغ تازه و بیشتری پول به آنها قرض می‌داد تا سود وامهای قبلی را به خود او بپردازند!

در واقع این طرزی بسیار شگفت‌انگیز برای پرداخت وامها بود. زیرا مفهوم امر این بود که وام‌دهنده هر روز مقادیر بیشتری بپردازد و دائماً میزان وامها افزوده شود. به‌خوبی روشن بود که بیشتر کشورهای مقروض هرگز نخواهند توانست وام خودشان را بپردازند و از زیر بار آن بیرون آیند. در این موقع ناگهان آمریکا پرداخت وامها و اعتبارات تازه را متوقف ساخت و یکباره تمام این دستگاه کاغذی اعتبارات و وامها و غیره درهم فرو ریخت و همه‌چیز را با خود واژگون ساخت.

موضوع دیگر این بود که آمریکا، آمریکای ثروتمند و مرفه که از طلا سرشار بود ناگهان به‌کشور گروههای عظیم کارگران بیکار مبدل گشت، چرخ‌های صنایع از حرکت باز ماند و فقر و تهی‌دستی در همه‌جا بسط یافت.

وقتی که آمریکای مرفه به این شدت تحت تأثیر قرار گرفت و آسیب دید می‌توان تصور کرد که وضع اروپا چگونه بود؟ هرکشور می‌کوشید که با وضع عوارض بسیار سنگین از ورود کالاهای خارجی جلوگیری کند و با تبلیغات دامنه‌دار مردم را به خرید اجناس و کالاهای ساخت داخل کشور برانگیزد. هرکشور می‌خواست کالاهای خودش را بفروشد و هیچ‌چیز نخرد یا هرچه بشود کمتر خریداری کند تا پول بیشتری به دست آورد و ذخیره کند.

این وضع نمی‌تواند مدتی ادامه یابد بدون آن‌که به‌دادوستد بین‌المللی آسیب وارد سازد زیرا بازرگانی بین‌المللی به‌دادوستد و مبادله‌دو طرفی کالاها بستگی دارد. این نوع سیاست، ناسیونالیسم اقتصادی نامیده می‌شود و کم‌کم در کشورهای مختلف بسط یافت. همچنین اشکال دیگر تجاوزکارانه ناسیونالیسم نیز منبسط گشت.

وقتی که بازرگانی و صنایع آسیب دید و سست شد مشکلات هر کشوری افزایش یافت قدرتهای بزرگ امپریالیستی کوشیدند از راه استثمار بیشتر کشورها و سرزمینهای خارجی و پایین آوردن دستمزد کارگران در داخل کشورشان بر مشکلات خویش فایق آیند. قدرتهای



امپریالیستی رقیب یکدیگر در تلاش روزافزونشان برای استثمار نواحی بیشتری در جهان باهم تصادم پیدا کردند.

در حالی که جامعه ملل با کلمات زیبا و پرطنین درباره خلع سلاح سخن می‌گفت و هیچ اقدامی نمی‌کرد شیخ مخوف جنگ دائماً نزدیک و نزدیکتر می‌شد. دوباره کشورهای بزرگ به دست‌بندی در میان خودشان پرداختند و در برابر هم صف‌آرایی کردند زیرا تصادم اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید.

بدین قرار چنین به نظر می‌رسید که به پایان دوران بزرگی که در طی آن تمدن کاپیتالیستی و سرمایه‌داری در اروپای غربی و آمریکا رونق داشت و بر سایر نواحی جهان هم مسلط بود نزدیک شده‌ایم.

در مدت دهسال پس از جنگ تصور می‌شد که شاید کاپیتالیسم بتواند نقاط ضعف خود را جبران کند و بازم برای مدتی دراز و قابل ملاحظه باقی و برقرار بماند. اما در طی سه‌سال بعدی این نظر خیلی مشکوک و متزلزل گردید. زیرا نه فقط رقابت میان کشورهای کاپیتالیستی روزبه‌روز افزایش یافت و به اندازه خطرناکی رسید بلکه در عین حال در داخل هرکشور هم تصادمات طبقاتی میان کارگران و سرمایه‌داران که طبقه ثروتمند و مالک هستند و زمام حکومتها را در دست دارند شدت یافته است.

در حالی که اوضاع بدین منوال است و روزبه‌روز بدتر می‌شود، طبقه سرمایه‌دار حاکمه می‌وسانه با آخرین تلاشهای خود می‌کوشد که طبقه کارگر را که در حال رشد و قیام است سرکوب کند. این عمل صورت «فاشیسم» را به خود گرفته است. فاشیسم در جایی پیدا می‌شود که تصادمات طبقاتی شدت می‌یابد و طبقه حاکمه سرمایه‌دار موقعیت ممتاز خود را در خطر می‌بیند.

فاشیسم کمی پس از جنگ در ایتالیا آغاز گشت. در آنجا کارگران در حال شورش بودند که فاشیست‌ها به سرکردگی موسولینی زمام امور را به دست گرفتند و از آن زمان همچنان قدرت را در دست دارند. فاشیسم به معنی دیکتاتوری آشکار و بی‌پرده است و علناً با روشهای دموکراتیک مخالفت دارد. روشهای فاشیستی کمابیش در بسیاری از کشورهای اروپا بسط یافته است و اکنون در اروپا دیکتاتوری چیزی بسیار عادی شده است.

در اوایل سال ۱۹۳۳ فاشیسم در آلمان هم پیروز گشت و به‌عمر

جمهوری جوانی که در سال ۱۹۱۸ اعلان شده بود پایان بخشیده. در آنجا وحشیانه‌ترین روش‌ها برای درهم شکستن و کشتن نهضت کارگری به‌کار بسته شد.

بدین‌قرار در اروپا فاشیسم در برابر دموکراسی و در برابر نیروهای سوسیالیسم قرار گرفته است و در عین حال قدرت‌های کاپیتالیستی به‌روی یکدیگر می‌غزند و خود را برای جنگ بایکدیگر آماده می‌کنند.

بعلاوه در کاپیتالیسم ثروت و فقر، و فراوانی و ناداری به‌نمایان‌ترین شکلی در کنار هم قرار گرفته‌اند. از یک سو مواد خوراکی از کثرت فراوانی می‌پوسد و نابود می‌شود و حتی آن را دستی‌دستی غرق می‌کنند و از میان می‌برند و از سوی دیگر مردم گرسنگی می‌کشند و دسترسی به غذا ندارند.

اسپانیا که یکی از کشورهای قدیمی اروپا است در طی سالهای اخیر به‌جمهوری گرایید و به‌سلطنت پادشاهان «هابسبورگ - بوربن» خود پایان داد و بدین‌قرار یک پادشاه دیگر از جهان کم شد. تا کنون برایت گفتم که در چهارده سال پس از جنگ سه‌واقمه بسیار مهم روی داد: قیام و رشد اتحاد شوروی، تسلط اقتصادی آمریکا بر جهان و بحران کنونی آن، و خفقان و آشفتگی اروپا. چهارمین واقعه مهم و نمایان این دوران بیداری کشورهای شرق و تلاشهای مجاهدت‌آمیز و جسورانه آنها برای به‌دست‌آوردن آزادی و استقلال می‌باشد. شرق به‌شکل قاطعی در صحنه سیاست جهانی وارد شده است. کشورهای شرقی را می‌توان به‌دو دسته تقسیم کرد: یک‌دسته آنان که مستقل شمرده می‌شوند و دیگری کشورهایی که تحت استیلای استعمار قرار دارند و به‌وسیله یکی از قدرتهای امپریالیستی اداره می‌شوند. در تمام کشورهای آسیایی و در شمال آفریقا، ناسیونالیسم و احساسات ملی رشد فراوان یافته و تمایلات استقلال طلبانه صورت مؤثر و جسورانه‌ای به‌خود گرفته است.

در همه‌جا نهضت‌های نیرومند به‌وجود آمده و در بعضی جاها شورشهایی برضد دولتهای امپریالیست غربی روی می‌دهد. بسیاری از این کشورها کمک‌های مستقیم یا غیرمستقیم از اتحاد شوروی دریافت می‌دارند و مخصوصاً آنچه مهمتر است این است که اتحاد شوروی در لحظات حساس و بحرانی مبارزه آنها به‌کمک و پشتیبانی